

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۴/۱۵

نقش کشورهای غربی در چگونگی شکل‌گیری اندیشه سلفی

۱۱۹

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

نقش کشورهای غربی در چگونگی شکل‌گیری اندیشه سلفی
حسن علی یاری

حسن علی یاری^{۱*}

۱. دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم و عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور مرکز بروجرد، لرستان، ایران.

چکیده

گروه‌ها و فرقه‌های مختلف از دیرباز همواره در درون جامعه اسلامی خود را منتسب به اسلام نموده و قرائت‌های مختلفی را از اسلام ارائه کرده‌اند با نگاه پارادایمی، اندیشه سیاسی مسلمانان را در سطح کلان می‌توان به سه جریان سنت‌گرایی دینی، نوگرایی دینی و تجددگرایی دینی، تقسیم نمود. فکر سلفی تکفیری جزء جریان موسوم به سنت‌گرایی دینی قابل طرح و بررسی است. نگارنده در پی پاسخ به این سوال است که ماهیت گروه‌های سلفی چیست؟ و کشورهای غربی (به‌خصوص آمریکا) چه اهداف و نقشی را در شکل‌گیری، رشد و تداوم این گروه‌های دنبال می‌کنند؟ برای پاسخ به این سوال؛ ابتدا به بررسی اندیشه سلفی پرداخته شده و مولفه‌های فکر سلفی را در چارچوب سنت‌گرایی دینی مورد بحث قرار داده؛ سپس با محور قرار دادن نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون به چگونگی نقش غرب در شکل‌گیری، رشد و تداوم این گروه‌ها می‌پردازیم. فرضیه مورد نظر این است که با توجه به نظریه هانتینگتون غرب همواره از شکل‌گیری قدرت تمدنی جهان اسلام واهمه داشته است، بدین منظور برای پیشگیری از تبدیل شدن جهان اسلام به عنوان یک قدرت جهانی، تلاش دارد تا با اسلام‌هراسی و معرفی اسلام‌امریکایی، کشورهای اسلامی را در دو راهی انتخاب سلفی‌ها یا پایگاه‌های آمریکایی قرار دهد. لذا تا حد امکان تلاش می‌کند، ضمن مخالفت ظاهری با گروه‌های تکفیری، چهره‌ای نامعقول از اسلام به جهانیان معرفی نماید؛ بنابراین غرب اگر چه ممکن است در اصل شکل‌گیری گروه‌های سلفی نقش کمی را ایفا نماید اما با پشتیبانی و حمایت همه‌جانبه از گروه‌های سلفی برای تغییر فرایند اسلام‌گرایی و تامین منافع استراتژیک خود تلاش می‌کند. چرا که این مساله زمینه حضور بلند مدت خود و سرکوب جریان‌های منتسب به مقاومت را برای جلوگیری از شکل‌گیری تمدن واقعی اسلام فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: اسلام سیاسی، تمدن اسلامی، تمدن غربی، سنت‌گرایی دینی، سلفی، تکفیری، هانتینگتون.

طرح نظریه رئالیستی-تمدنی هانتینگتون

هانتینگتون در مقاله ای تحت عنوان «برخورد تمدن ها» بدنبال تحلیل رابطه تمدنی غرب و سایر تمدن‌ها است وی در واقع دشمنی مفروض تمدن اسلام و غرب را بهانه ای برای ارائه تئوری خود قرار می دهد. «بنابراین «برخورد تمدن ها» بیشتر یک دستورالعمل استراتژیک است تا یک نظریه محض. هانتینگتون در کالبدشکافی موانع موجود در مسیر «رهبری جهانی آمریکا»، به طور ظریفی، آشتی ناپذیری جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلم و بدیهی در روابط «اسلام» و «غرب» فرض کرده، می کوشد تا سیاست های توسعه طلبانه دولت های غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد؛ ولی در عین حال رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد کند.» (امیری وحید، ۱۳۷۵: ۳۴-۴۰)

براساس نظریه هانتینگتون، بازیگران واقعی صحنه بین المللی، دیگر دولت ها نیستند؛ بلکه تمدن هایی هستند که براساس امپراتوری های مذهبی ادوار گذشته بنا شده اند. طی دوران جنگ سرد، در تجزیه و تحلیل های واقع بینانه امور بین المللی، این وابستگی های مذهبی عمیق و ریشه دار به کلی نادیده گرفته شده اند. (هانتینگتون، ۱۳۷۶: ۶-۷) نکته ای که هانتینگتون یادآور شده این است که با از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی، دیگر ایدئولوژی نمی تواند تعیین کننده نظام بین المللی باشد. هانتینگتون مهمترین مساله بعد از فروپاشی شوروی را فرهنگ و هویت فرهنگی می داند که در سطح گسترده همان هویت های تمدنی است. او با همین مینا خودشناسی را در دشمن شناسی می داند و علاوه بر تقسیم جهان به یک غرب و چند غیر غرب، هویت فرهنگی را الگوی همبستگی، واگرایی و جنگ در جهان پس از جنگ سرد معرفی می کند. (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۷-۳۰) از نظر هانتینگتون علت تمام خشونت های دوران جنگ سرد در جهان، ظهور تضادهای مربوط به تمدن های دیرینه است؛ بنابراین سیاستمداران امریکا نباید از خشونت های شدید در چین و یوگسلاوی تعجب می کردند چرا که این جنگ نبرد مرگ و زندگی بین دو تمدن مسیحیت ارتدوکس و اسلام بوده است. وی با تقسیم تمدن های زنده جهان به هفت یا هشت تمدن بزرگ معتقد این برخورد تمدن ها، آخرین مرحله تکامل درگیری ها در عصر جدید خواهد بود. از نظر وی روابط خصومت بار تمدن اسلام و غرب در حال افزایش است. این مساله در نهایت موجب می شود تمدن های اسلام و کنفوسیوس در کنار هم در مقابل تمدن غرب قرار گیرند.

پیش بینی های هانتینگتون روی سه نظریه پایه گذاری شده است: نظریه اول این است

که بین اسلام و غرب یک کشمکش پنهانی و مخفی همیشگی وجود دارد که ناشی از تفاوت بین ارزش‌ها می‌باشد. غرب فردگرایی، مساوات و آزادی مطلق را تبلیغ می‌کند که اینها با ارزش‌های اسلامی قابل انطباق نیستند. نظریه دوم این است که بین دنیای عرب و دنیای غرب، یک موقعیت غیرقابل اصلاح وجود دارد؛ یعنی اختلاف منابع باعث می‌شود که دنیای عرب سیاست ضدغربی را پیش بگیرد. نظریه سوم این است که محور جدیدی به نام محور اسلام و محور کنفوسیوس می‌باشد که همان محوری است که باید اسلام و غرب را در نقطه مقابل یکدیگر قرار دهد. (لامان، ۱۳۷۵: ۳۸) غالب غربی‌ها با فراز و نشیب‌هایی اصل موضوع را قبول دارند در این باره در میان نخبگان رسانه‌ای می‌توان به مقاله تونی بلنکلی با عنوان «اسلام‌گرایی؛ تهدیدی همانند نازی‌ها» اشاره کرد وی در آنجا می‌نویسد: ما نمی‌توانیم شاهد از دست رفتن اروپا باشیم. ما نمی‌توانیم بینیم اروپا به سکوی پرتاب موشک از سوی اسلام‌گرایان جهادی تبدیل شده است. (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۱۸۹-۱۸۸) در میان نخبگان ابزاری و مدیران اجرایی نیز می‌توان به هشدارهای برلوسکونی نخست‌وزیر سابق ایتالیا و نیز ویلی کلایز دبیرکل سابق ناتو پیش از حادثه یازده سپتامبر، در این خصوص اشاره کرد؛ که بنیادگرایی اسلامی را تهدیدی همچون کمونیسم برای غرب می‌دانند (هینس، ۱۳۸۱: ۷۶-۷۷)

هانتینگتون در واقع تبلیغ ارزش‌های غرب را بعنوان ارزش‌های جهانی، موجب ایجاد عکس‌العمل‌هایی از نوع بنیادگرایی اسلامی می‌داند که بسیاری از جوامع اسلامی را فرا گرفته است. از نگاه وی قدرت غرب اهنک تمدنی قبل خود را از دست داده است و نتوانسته است در درون خود تولید یک دین جهانی کند وی می‌گوید: قدرت غربی‌ها روز به روز در حال افول است؛ و در عوض کشور‌های کنفوسیوسی و اسلامی در تلاشند تا قدرت اقتصادی و نظامی خود را افزایش دهند؛ بنابراین خطر تمدن اسلام از سایر تمدن‌ها بیشتر است چرا که اسلام تنها تمدنی است که توانسته بقای غرب را با تهدید مواجه کند و حداقل دوبار در این کار نیز موفق بوده است، از نظر وی مشکل اصلی غرب بنیادگرایی اسلامی نیست بلکه خود اسلام است؛ بنابراین پیشنهاد می‌کند برای پیشگیری از شکست تمدن غربی، سیاستمداران غرب باید از گروه‌هایی که در درون دیگر تمدن‌ها به ارزش‌ها و منافع غرب گرایش دارند، حمایت نماید همچنین غرب باید دامنه قدرت و نفوذ نظامی کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی را محدود نماید و از اختلافات و درگیری‌های موجود بین آنها بهره‌برداری نماید. با ارائه این رهیافت از سوی هانتینگتون مشخص می‌شود که هم نخبگان فکری و سیاسی جهان غرب و هم او نگران رشد اسلام و اسلام

گرایی واقعی در جهان هستند و آن را تهدیدی جدی برای خود می دانند. لذا به دنبال استفاده از هر شیوه ای هستند تا از سقوط تمدن غرب جلوگیری نمایند. در این پژوهش نگارنده بر آن است تا با مد نظر قرار دادن این نظریه، بتواند نحوه تعامل غربی ها را با این گروهها مورد بررسی قرار دهد.

تحلیل جایگاه و چیستی فکر سلفی در قالب رهیافت پارادایمی:

براساس رهیافت پارادایمی عمدتاً سه واکنش در جهان اسلام در برابر تجدد شکل گرفته است. این سه جریان عبارتست از جریان تجددگرایی دینی، سنت گرایی دینی و نوگرایی دینی. هرکدام از این جریان ها در خصوص تاریخ فکر اسلامی، نگاه به دین و نگاه به آینده دولت اسلامی نظریات جالب توجهی دارند در این خصوص به علت پرهیز از اطاله کلام صرفاً به شاخه سنت گرایی دینی که جریان سلفی تکفیری در آن زمینه قابل بررسی است پرداخته می شود. سنت گرایی اسلامی علی رغم اینکه به سنت اصالت می دهد و از آن طرفداری می کند جزء جریان های مدرن اندیشه مسلمانان به شمار می رود؛ به علت اینکه این نوع فکر در فضای معاصرت با تحولات جدید شکل گرفته است؛ بنابراین ظهور گروههای سلفی تروریستی که خود را منتسب به این رهیافت می کنند را می توان نتیجه بازخوانی ناقص از متون دینی، توسط آنها دانست که در جریان مدرنیسم دچار بحران هویت شده اند؛ سلفی ها معمولاً به روش نقلی در برداشت از اسلام معتقدند، همچنین در معرفت شناسی حدیث گرا و در زمینه هستی شناسی حس گرا هستند. این نوع رهیافت، همواره با برداشتهای نادرست و متحجرانه از سنت اسلامی همراه بوده و باعث برداشتهای سوء بسیاری گردیده است. ذیلاً در قالب پارادایم اسلامی رویکردهای کلی این جریان را در ارتباط با سه مولفه، فوق- نگاه به دین، نگاه به تاریخ فکر اسلامی و آینده دولت اسلامی- مورد بررسی قرار می دهیم.

ابتدا، نگاه به دین: سنت گرایان در نگاه به دین رویکرد درون دینی دارند و با سه شاخص از سایر جریان های اسلامی متمایز می شوند شاخص اول: جامعیت دین، این گروه دین را جامع می دانند اما تعریفی که از جامعیت دارند خاص است. از نظر سنت گرایان جامعیت دین هم بیان کننده محتوای زندگی است هم بیان کننده ساختار زندگی است. لذا از دین باید انتظار داشت ساختارهای دینی را نیز بیان کند. یک بار گفته می شود اسلام به مثابه نظام زندگی است و یکبار می گویند اسلام به مثابه منهج و شیوه زندگی است. نوگرایان به نظام زندگی اعتقاد دارند، ولی سنت گرایان از واژه منهج (شیوه و قالب) هم

استفاده می کنند که شکل زندگی را دین مشخص می کند این دیدگاه، دیدگاه حداکثری است. دقیقا همان ساختاری را که در دوره سلف صالح هست آن را باید اجراء کرد. پس مفهوم جامعیت دین بسیار متفاوت است از نگاه نوگرایان. شاخص دوم: دین امری منصوص است. (نگاه درون متنی) یعنی ما اجازه عبور از ظواهر قرآن و سنت را نداریم به عبارت دیگر تفسیر دین جایز نیست. سوال این است که اگر تفسیر جایز نیست پس ابهام را از کجا باید پاسخ داد که به نکته سوم می رسیم. شاخص سوم: ضرورت فهم دین از طرف سلف صالح. این جریان می خواهد بین فهم و تفسیر تفکیک نمایند؛ و می گویند فهم دین ممکن است اما تفسیر آن جایز نیست. فهم دین فقط برای سلف صالح است که دارای قرابت زمانی با پیامبر هستند و امکان فهم دین برای آنها وجود داشته است پس همانطور که سلف صالح فهمیده اند ما نیز باید بفهمیم. لذا حوادث مستحدثه را نوعی بدعت فرض می کنند بنابراین سنت گرایی نتیجه اش می شود سلف گرایی.

دوم، نگاه به تاریخ فکر اسلامی: سلفی ها بر این باورند که با فاصله گرفتن از سرچشمه وحی، بدعتها فزونی گرفته و حقیقت در محاق فرو رفته است، از این رو باید به راه و روش پیامبر (ص) صحابه و تابعین پاک کردار بازگشت؛ و عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است و تنها راه نجات مسلمانان بازگشت به قوانین قرآن و سنت طبق فهم سلف صالح می دانند؛ و با هر گونه پیروی از شاخه های گوناگون دین و کیش گرایی مخالفند و معتقدند که هر مسلمان به راحتی می تواند با مراجعه مستقیم به قرآن و سنت دینش را بیاموزد. (قربانی، رجبی، ۱۳۸۷: ۹) از نگاه این جریان تاریخ فکر اسلامی، فاقد اعتبار است. لذا هرآنچه بعد از سلف صالح به عنوان فکر اسلامی مطرح می شود؛ اسلام تاریخی است نه اسلام واقعی، چرا که از نظر آنها بعد از سلف صالح هیچ کس دسترسی مستقیم به سرچشمه دین نداشته است. لذا فهمی که تابعین از اسلام داشته اند حاصل تفسیر آنها از متون دینی است نه حاصل فهم آنها از متون دینی؛ بنابراین وقتی تاریخ فکر اسلامی اعتبار خود را از دست بدهد؛ نتیجه اینکه تمام دانشهای اسلامی در جهان اسلام از درجه اعتبار ساقط شود. چرا که همه این دانشها بعد از سلف صالح تولید شده است؛ و اعتباری ندارند. در واقع این جریان سلفی عکس العملی است در برابر دو عامل دوری از عصر پیامبر (ص) و صحابه آن و هجوم اندیشه های جدید و عقل گرایی نوین

سوم، نگاه به آینده: این جریان، دولت مطلوب خود را در احیاء خلافت اسلامی می بیند. این نوع نگاه به دولت توسط سنت گرایان ناشی از نوع نگاه آنها به دین می باشد.

اینها به دنبال احیاء حکومتی مشروع هستند که در دوره سلف صالح شکل گرفته است. از نگاه اینها احیاء خلافت اسلامی شرایطی لازم دارد که هنوز مهیاء نشده است. لذا ابتدا باید امارت اسلامی را تشکیل داد تا این امارتها دست به دست هم بدهند و خلافت اسلامی را شکل بدهند؛ که نتیجه آن می شود تحقق حاکمیت الهی، لذا برای رسیدن به حاکمیت الهی باید از طریق جهاد اقدام کرد به خاطر اینکه اولاً بالاترین فریضه جهاد است؛ و دوم اینکه جهاد امری تهاجمی است نه تدافعی لذا باید منتظر تهاجم از طرف مقابل باشد سوم شبکه ای شدن امر جهاد است و دیگر سلسله مراتب ندارد. در فقه شیعه و سنی جهاد سلسله مراتبی است اما در اینجا شبکه تکفیر است که می گوید هر کس کافر شد جواز قتل او وجود دارد و دیگر منتظر دریافت حکم از کسی نمی مانند. با شبکه ای شدن این شبکه در دو سطح عمل می کنند یکی در سطح داخل که در مقابل خودش عدوالقرب را دارد و دوم در سطح خارج که در مقابل خودش عدوالبعید را دارند. از منظر این جریان تشکیل خلافت اسلامی یک مقدمه نیاز دارد که در قالب مفهوم هجرت نمود پیدا می کند. در دوره پیامبر (ص) هجرت صورت گرفته است و مقدمه جهاد است. لذا ابتدا باید هجرت صورت بگیرد تا جماعت تشکیل گردد؛ بنابراین تا جماعت شکل نگیرد جهاد شکل نمی گیرد. این مفهوم را سید قطب مطرح می کند. بعد از وی دو تفسیر از هجرت شده است برخی معتقدند مراد از هجرت هجرت فیزیکی است و برخی نیز معتقدند مراد از هجرت، هجرت معنوی است این دو تفسیر باعث شده است سازمان هایی مثل الهجره، التکفیر، القاعده، یا سازمان های که اخیراً در قالب گروه یا جیش و غیره طراحی شده اند. شکل بگیرند.

جریان شناسی تاریخی فکر سلفی

تکفیری به جریانی اطلاق می شود که غالباً مسلمانان را به صرف آنکه با آنان هم عقیده نیستند، بر خلاف معیارهای شرعی شناخته شده، متهم به کفر و خروج از دین می کنند. این حرکت باعث پیامدها و واکنش های عملی مهمی در جوامع اسلامی گردیده است. سلفیه در طول تاریخ همواره فرقه ای حاشیه ای در کنار مذاهب اصلی اهل سنت بوده است. خاستگاه آنان هرچند مذهب حنبلی است، اما خود به نوعی اهل اجتهادند. این جریان ریشه در تفکر ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ ه.ق.) دارد. «در قرن دوازدهم هجری، محمد ابن عبد الوهاب التمیمی (۱۲۰۶-۱۱۱۵ ه.ق) که پدرش از علمای حنبلی بود، شیفته افکار ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ ه.ق) شد و تحت تاثیر افکار آنان، خرده

گیری های خود را نسبت به عقاید و اعمال مذهبی مسلمانان آغاز کرد.» (الگار، ۱۳۸۶: ۱۳)

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه النبویه معتقد است که خداوند متعال جهان را برای خدمت و عبادت خود خلق کرده است و اگر دین و قدرت از هم جدا باشند دولت دچار بی نظمی و هرج و مرج می گردد. با این نوع تفکر ابن تیمیه فکر سلفی را بنیانگذاری می کند. بعد از وی «محمد بن عبدالوهاب بر آن بود تا با متقاعد ساختن یکی از حاکمان سرزمین نجد یا حجاز و توسل به قدرت سیاسی و نظامی وی، نظرات خود را بر مردم تحمیل کند. تلاش وی در این راه یک بار به شکست انجامید تا اینکه در سال ۱۱۶۰ ه.ق. دعوت خود را با حاکم درعیه، محمد ابن سعود، جد آل سعود از حکام فعلی عربستان، در میان نهاد که با استقبال ابن سعود مواجه شد. آنها پیمان بستند که رشته دعوت، از آن ابن عبد الوهاب و زمام حکومت، در دست محمد ابن سعود باشد.» (ابن غنام، ۱۴۱۵) شکل گیری وهابیت مستقیماً ریشه در اندیشه کلامی سنت اسلامی دارد. (دین پرست، ۱۳۸۴) بنابراین می توان محمد ابن عبدالوهاب را به عنوان دومین مرحله از فکر سلفی برشمرد که به تطبیق و اجرای فکر سلفی در حجاز اقدام نمود.

هم پیمانی محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود و تاسیس حاکمیت آل سعود باعث شد تا سلفیه به صورت یک ساختار سیاسی درآید پس از عبدالوهاب امیران آل سعود و پیروانش به گسترش طریقت فرقه وهابیت پرداختند وهابیت را در کنار قدرت و ثروت و خشونت، باید در عوامل سیاسی و نقش های تفرقه انداز و خشونت بار تکرر و تفرق بین مسلمانان جستجو کرد. (ابن بشر النجدی، ۱۳۴۹ ق و امین العاملی، ۱۳۷۶) پس از محمد ابن عبدالوهاب امیران آل سعود و پیروانش به گسترش طریقت فرقه وهابیت پرداختند علاوه بر عربستان، مصر نیز از این تغییر و تحولات عقب نماند و فعالیت های حسن البناء و اخوان المسلمین، در این خصوص اهمیت فراوانی دارد. با مرگ حسن البناء، اخوان المسلمین تحت تأثیر اندیشه های مودودی و سید قطب توانست خلاء ایدئولوژیک را پر نمایند. این دو علی رغم پای بندی به متون دینی، توانستند دیدگاه تکفیر را پی ریزی نمایند. در این مرحله فکر سلفی تبدیل به یک جریان قوی و تاثیرگذار در سراسر جهان می گردد که به وسیله آل سعود بعد از جنگ جهانی اول به اجرا درآمد. وهابیت از زمان شکل گیری فرمانروایی ال سعود در عربستان، مذهب درباری این کشور بوده است و امروز نیز گروهی تندرو از این میان به نام طالبان که طلبه های وهابی هستند و همچنین گروه القائده و سلفی های تکفیری ظهور کرده و باعث انشعاب در مکتب وهابیت شده اند؛ بنابراین امروز عمدتاً دو گونه وهابی وجود دارد: وهابیون معتدل که از

راه تبلیغ، اعتقادات خود را پیش می‌برند؛ و وهابیون تکفیری که با ترور و بمب‌گذاری و قتل عام، منویات خود را دنبال می‌کنند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۹) وهابیت در گذر زمان به دنبال انتقادات گسترده عالمان اسلامی و نیز احساس خطر جدی خود وهابیون افراطی و تکفیر، به مرور در دوره‌های اخیر کوشیده تا از مواضع تند و افراطی خود در قبال دیگر مسلمانان بکاهد. (هرسیج و تویسرکانی، ۱۳۹۲: ۳۵) وهابیت در طول تاریخ جنایات بسیاری را در راستای کمک به استعمارگران خارجی مرتکب شده‌اند برخی از این جنایات عبارتند از قتل و غارت در منطقه نجد، کشتار بی رحمانه شیعیان کربلا، حمله به نجف اشرف، تخریب آثار بزرگان در مکه، آتش زدن در کتا بخانه‌های بزرگ، تصرف مدینه منور، تخریب قبور طائف و مکه، تخریب قبور ائمه بقیع، قتل عام مردم طایف، کشتار عمومی اهل سنت،

تبلیغ تز جدایی دین از سیاست، کمک به استعمارگران برای ادامه سلطه بر کشورهای اسلامی، ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمانان با صدور فتوا مبنی بر شرک و ملحد بودن دیگر مسلمانان بخصوص شیعیان، مبارزه با اسلام ناب و منزوی ساختن نیروهای اصیل اسلام را می‌توان از مهمترین اهداف تبلیغات وهابی‌ها به شمار آورد.

اندیشه سلفی عقل ستیز و ارتجاعی است و در قالب مذاهب چهار گانه اهل سنت به شمار نمی‌رود؛ اندیشه سلفی دارای طیف‌ها و اندیشه‌های مختلفی است. بوطی نسبت میان وهابیت و سلفیه را عام و خاص مطلق می‌داند. (بوطی، ۱۳۷۵) برخی اندیشمندان وهابیت را شاخه‌ای از سلفیون افراطی می‌دانند که بعضاً به خاطر تفاوت عقاید و افکارشان همدیگر را بر نمی‌تابند برخی نیز هیچ گونه تفاوت ماهوی بین آنها نمی‌گذارند.

گرایش‌های تندرو وابسته به سنت‌گرایان سلفی در نیمه دوم قرن بیستم بخصوص دو دهه آخر این قرن را می‌توان مرحله چهارم به شمار آورد؛ که اندیشه سلفی تبدیل به ایدئولوژی‌های انقلابی می‌گردد. این حرکتها با هدف اصلاح عمیق قوانین اسلامی جهت جلوگیری از افول و عقب ماندگی جوامع اسلامی از طریق بازگشت به سلف صالح در بسیاری از کشورهای اسلامی شکل گرفتند. این جریان ابتدا در عربستان و سپس در قالب جنگجویان طالبانی در افغانستان تداوم پیدا کرد. علاوه بر افغانستان، لبنان نیز در اواخر دهه ۵۰ میلادی از مراکز رشد سلفی‌گری، در امان نماند سلفی‌گری توسط تعدادی از طلاب عربستانی به لبنان راه یافت. همچنین شاخه‌هایی از جریان سلفی در دمشق سوریه توسط ناصرالدین الالبانی ظهور کرد. عراق نیز از دیگر نقاطی است که جریان تکفیری به

صورت فعال نقش آفرینی می کند تکفیری ها در این کشور عرصه را برای اقدامات خود مناسب دیدند.

نحوه تعامل غرب با جریان سلفی - وهابی:

شواهد تاریخی بیانگر آن است که گروهها و فرقه های دینی رادیکال با هدف بیداری اسلامی و احیای اسلام ظهور یافته اند. بیداری اسلامی پدیده ای است که در واکنش به استعمار کشورهای اسلامی توسط غرب و شرق برای اعاده عزت و هویت اسلامی در جهان اسلامی به وجود آمد و در کشورهای اسلامی به صورت جنبش های فکری اجتماعی و نظامی متجلی گردید. (دکمجان، ۱۳۶۶) زمینه های شکل گیری احیاء اندیشه و سنت اصیل اسلامی همواره از دیرباز در درون جامعه و اندیشه مسلمانان وجود داشته و طی قرن های متمادی بخشی از اندیشه های جوامع اسلامی به شمار می رفته، اما این نوع تفکر به علل مختلف کمتر در سده های گذشته به مرحله عمل رسیده است؛ بنابراین از آنجا که بافت جمعیتی کشورهای اسلامی بخصوص منطقه خاورمیانه دارای تكثر قومی - فرقه ای زیادی است. وجود این مساله موجب گردیده تا استعمارگران غربی از دیرباز با آگاهی از آن با استراتژی ایجاد اختلاف مذهبی به حمایت از جریان های افراطی وهابیت و سلفی پردازند و آنها را با برنامه های خود همراه سازند تا موجبات حضور همیشگی خود را در این منطقه فراهم سازند. با این رویکرد؛ غربی ها در سه منطقه اسلامی سرمایه گذاری کردند. وهابیت در حجاز؛ بهابیت در ایران و قادیانیت در هند. «گرچه فرهنگ علوی مردم ایران و همچنین وقوع انقلاب اسلامی توانست ریشه بهابیت را از ایران برکند و قادیانیت نیز نتوانست به اهداف خود در شبه قاره هند دست یابد، اما وهابیت در حجاز، با کمک پادشاهی بریتانیا و رهبری توماس ادوارد لارنس، رایزن نظامی این کشور در دولت عثمانی، بر این منطقه سلطه پیدا کرد.» (زیدی، ۱۳۷۴: ۷۶) بنابراین مهمترین عوامل تاثیر گذار بر پیدایش و گسترش فکر سلفی را می توان در آشفتگی اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی، فقر دینی، فرهنگی و مالی در میان این جوامع و از همه مهمتر حمایت همه جانبه غرب بخصوص امریکا و صهیونیسم یهودی، برای تداوم سلطه خود و استمرار آن دانست. غربی ها در سده های اخیر باعث انحراف حرکت های اصیل اسلامی و تقویت فرقه گرایی، متناسب با منافع خود در جهان اسلام شدند تا بدین وسیله بتوانند یکپارچگی و هم بستگی مسلمانان جهان را از بین ببرند، توان دفاعی آنها را سرکوب کنند و نگذارند که آنان با استفاده از حقایق و معارف اصیل اسلام، قدرت اتحاد خود را بشناسند و به

مقابله با استعمارگران پردازند.

مستر همفر جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی که خود را با نام محمد معرفی می کرد در خاطرات خود می نویسد: با شناسایی محمد ابن عبدالوهاب و ایجاد تشکیلات منظم و ترغیب وی جهت گسترش اندیشه جدید باعث شد تا این جدیدی در راستای منافع غرب در جهان اسلام شکل بگیرد می گوید یک روز نزاع و اختلاف بین دو مذهب اسلامی سنی و شیعه را در وزارت مستعمرات انگلیس مطرح کردم و روسای کشورم بسیار خوشحال شدند و مرا مامور کردند تا هر چه زودتر از این اختلاف استفاده کرده و شکاف بین آنها را دامن زنم سپس به نحوه آشنایی خود با محمد ابن عبدالوهاب و خصوصیات فکری و تفرقه انگیز او می پردازد که زمینه مناسبی برای ایجاد مکتبی جدید داشت و او را برای این کار بسیار تشویق کرد. (همفر، ۱۳۸۰: ۲۰-۴۰) در واقع انگلستان، هزینه ها و سرمایه های کلانی را صرف کرد تا اینکه جاسوس کهنه کار این کشور در خاورمیانه به تکاپو افتاد و پس از سالها نفوذ در بین مسلمانان، در حوزه های علمیه کشورهای اسلامی و عربی مشغول درس شد و در صدد یافتن گزینه ای مناسب بود که استعداد قداست شکنی و ایجاد شکاف در جهان اسلام و اختراع مذهب جدیدی داشته باشد (اسدالهی، ۱۳۸۳)

حوادث و شرایط تفرقه افکنانه تکفیری ها موجب فتنه های فرقه ای شد و تفرقه و چند دستگی میان جامعه اسلامی به وجود آمد و به دشمنان اسلام اجازه داد که در امور آنها دخالت کنند و با پرداختن به مشکلات فرقه ای، به مشکلات سیاسی و اجتماعی دامن بزنند. از این رو این روند به تضعیف امت اسلامی در جهان و سقوط در برابر دولت های استکباری و جوامع کافر منجر شده است.

اولین مواجهه غرب با اسلام گرایان سلفی، به شکل مشخص به مبارزه مجاهدین افغانستان با اشغالگران ارتش سرخ شوروی باز می گردد. ایالات متحده قبل از تجاوز شوروی به افغانستان، سیاست خاصی در ارتباط با آن نداشت و این کشور از جایگاهی در سیاست خارجی آمریکا برخوردار نبود. (علی آبادی، ۱۳۷۵: ۲۵۹) اما پس از شروع حمله شوروی به این کشور آمریکا با تغییر سیاست خود از طریق پاکستان به حمایت از مجاهدین افغانی پرداخت و خواستار خروج شوروی از افغانستان گردید. این استراتژی آمریکا در دوره نظام دوقطبی همواره با شعار جلوگیری از نفوذ کمونیسم توجیه می گردید. طی این جنگ دهها هزار نفر از کشورهای عربی برای کمک به مجاهدین افغانی در برابر کمونیسم شوروی به این کشور اعزام شدند؛ و در جریان این جنگ پیوندی

استراتژیک میان مجاهدین عربی-افغانی و دولت ایالات متحده برقرار گردید؛ که در سال ۱۹۸۲ ابتدا با عنوان دفتر «مکتب خدمت» توسط عبدالله عزام، مبلغ وهابی، تشکیل شد و در سال های بعد تحت عنوان القاعده و طالبان ادامه پیدا کرد. در این ارتباط غرب بخصوص امریکا با همکاری کشورهایمانند عربستان و پاکستان نقشی مهمی در شکل گیری این گروه ایفاء نمودند. بطوری که گروه وهابی-سلفی طالبان موفق شد با تکیه بر حمایت های متحدین عربی و غربی، در جنگ های داخلی میان گروه های مختلف قدرت را تصاحب کند؛ و به جهت اینکه امریکایی ها مخالف عبور انتقال خطوط نفت و گاز آسیای میانه از طریق ایران بودند به انعقاد قراردادهایی با طالبان، جهت انتقال نفت و گاز آسیای میانه از طریق افغانستان و پاکستان به بازارهای بین المللی شدند.

بعد از فروپاشی شوروی (بلوک شرق) شکاف عمیقی بین امریکا و متحدان اروپایی او در خصوص چگونگی تعامل آنها در آینده نظام جهانی به وجود آمد؛ اروپایی ها در دوره جدید دیگر نیازی به حمایت امریکا در برابر سایر قدرتهای جهانی احساس نمی کردند. امریکاییها برای این که بتوانند نقش کلیدی و یگانه خود را در سراسر جهان گسترش دهند و بتوانند همچون دوران جنگ سرد کشورهای اروپایی را با خود همراه نمایند و از طرفی نیز با توجه به نظریه هانتینگتون از گسترش رو به رشد اسلام واقعی که غالباً متأثر از انقلاب اسلامی ایران است مقابله نمایند. با بحران سازی و فرقه سازی بخصوص با تمرکز بر روی اسلام سلفی و وهابی و گسترش و رشد بنیادگرایی اسلامی در کشورهای مختلف اسلامی و ترویج اسلام هراسی در سراسر جهان تلاش نمودند تا اروپایی ها را مجاب به پذیرش این نقش نمایند؛ بنابراین دشمن سازی، یکی از مهمترین عوامل وحدت بخش در جهان غرب است که نهایتاً با تحکیم هژمونی آمریکا باعث می شود، سیطره جهانی آمریکا محفوظ بماند. لذا فعالیت های تروریستی گروه های سلفی تکفیری بهانه لازم را برای حضور همه جانبه غرب به رهبری آمریکا را در جهان اسلام موجب شده است؛ بنابراین جریان سلفی تکفیری در حال حاضر از عوامل مهم فتنه گری در جهان بخصوص جوامع اسلامی است؛ که در قالب دفاع از سنت، عملاً در مسیر اهداف غرب حرکت می نماید. ائتلاف آمریکایی-طالبانی در دهه ۱۹۹۰ دچار چالش هایی گردید؛ بعد از اینکه طالبان براساس برداشتهای سلفی، مبادرت به تشکیل امارت اسلامی در افغانستان کردند، بدنبال عملی کردن این برداشتها در افغانستان برآمدند از جمله این سیاستها می توان به اجرای احکام سخت گیرانه ای اشاره کرد که در قبال زنان و دختران مرتکب شدند؛ اشاره کرد. بعد از این حرکتها بود که آمریکایی ها، حکومت طالبان را به رسمیت نشناختند. این

حرکتها موجبات جدایی امریکا از این گروهها را فراهم نمود. تا آنجا که این جنگجویان سلفی احساس کردند که از سوی امریکایی ها مورد بی مهری قرار گرفته اند. این مساله موجب گردید تا سرکرده این گروهها یعنی بن لادن حکومت عربستان را به بهانه ایجاد پایگاههای امریکایی در عربستان، در جریان جنگ خلیج فارس، مورد انتقاد شدید قرار دهد. پس از آن بن لادن به نشانه اعتراض به حاکمان سعودی، به سودان رفت؛ و اقدام به سازماندهی و گسترش نیروهای خود نمود وی در سال ۱۹۹۴ مجدداً به افغانستان بازگشت و با گروه طالبان متحد شد. حملاتی را علیه امریکایی ها تدارک دید. از جمله این برنامه ها حمله به نیروهای امریکایی حاضر در سومالی، منفجر کردن همزمان سفارتخانه های آمریکا در پایتخت کنیا و تانزانیا و حمله به ناو جنگی یو اس اس کول امریکا در سواحل یمن می توان اشاره کرد. علی رغم اینگونه حوادث، رابطه طالبان با امریکا تا سال ۲۰۰۱ و حادثه ۱۱ سپتامبر همواره با فراز و نشیب هایی همراه بوده است. حادثه یازده سپتامبر یکی از اتفاقاتی بود که امریکایی ها به بهانه خشونت گروههای سلفی و تکفیری و خطر وجود این گروهها، برخی اهداف و راهبردهایی چون تسلط و دستیابی بیشتر بر امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی منطقه خاورمیانه، کنترل و نظارت بر رقبایی چون چین، روسیه و ایران، بهبود روند صلح اعراب و اسراییل و مقابله با رشد اسلام گرایی در جهان، بویژه در غرب را دنبال کردند.

حوادث ۱۱ سپتامبر را می توان پایان دوره گذار سیاست خارجی آمریکا دانست. این حادثه با خلق دشمن جدیدی به نام تروریسم، زمینه را برای بهره برداری آمریکا از سیاستهای خود از نظام بین الملل با توجه به مفهوم تروریسم فراهم کرد. چه اینکه دشمن تراشی و ایجاد دشمن فرضی، یکی از لازمه های تعقیب استراتژی توسعه طلبانه غرب و به ویژه ایالات متحده است. از اینرو، خاورمیانه مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر شد؛ چرا که آمریکا ارزشهای هویتی خود را در تعارض با ارزش و هنجارهای مردم این منطقه یافته است. (جرویس، ۲۰۰۳: ۱۸۷) بنابراین پس از این حادثه، موج اسلام هراسی به شکل هدفمند و در چارچوب های رسمی و قانونی تجسم یافت. و چهره خشونت بار اسلام هراسی، به شکل گسترده در محافل علمی دنبال گردید. چنانکه اشاره شد از نظر هانتینگتون مهمترین تعارض ها، در مرزهای فرهنگی جدا کننده تمدن غرب از تمدن های غیر غربی روی خواهد داد. بر اساس این نظریه تمام حرکتهای سیاسی و نظامی غرب در کشورهای اسلامی، به بهانه مبارزه با تروریسم و گسترش دموکراسی توجیه می گردد؛ اما واقعیت این است که این تلاش که ظاهراً برای ایجاد دموکراسی از

طریق حضور نظامی غرب، در جهان اسلام صورت می گیرد چیزی بجز افزایش خشونت و تروریسم بر جا نگذاشته است.

در مجموع، شواهد نشان می دهد که امریکا برای اجرای راهبرد نفوذ به مناطق حساس جهانی و به ویژه آن دست مناطقی که در سرزمین های اسلامی واقع است، با بزرگنمایی تهدیدات ناشی از افراط گرایان سلفی و تروریست های وهابی، خطرات ناشی از خروج نیروهای نظامی خود را در محیط امنیتی این کشورها برجسته کرده و آن را زمینه ای مهم برای بازگشت مجدد بنیادگرایی اسلامی و ایجاد بی ثباتی و آشوب برای کشورهای عمدتاً ضعیف و آسیب پذیر اسلامی تداعی و القاء کرده اند. (هرسیچ و تويسرکاني، ۱۳۹۲: ۲۱۰-۲۱۱)

بعد از حوادث یازدهم سپتامبر، نام اسامه بن لادن با دلخراش ترین، سازمان یافته ترین و وسیع ترین حمله تروریستی قرین گردید. نقض گسترده حقوق بشر در افغانستان، حمله به مراکز دیپلماتیک، فعالیت های تروریستی گسترده در سطح جهان و دلایل دیگر از این دست باعث گردید تا در سیاست های آمریکا در قبال طالبان و القاعده تجدیدنظر صورت گیرد. (نصرتی نژاد، ۱۳۸۱: ۷۲ - ۷۵) لذا راهبرد کلان غرب به رهبری امریکایی ها، برای حفظ و تداوم موقعیت فعلی و جلوگیری از قدرت و نفوذ تمدن های دیگر بخصوص تمدن اسلامی، بحران سازی در مناطق مختلف جهان است. چنانکه تجربه ۱۱ سپتامبر و برخی دیگر از وقایع سال های گذشته نیز ثابت نموده است یکی از راههایی که با کمترین هزینه می توانند بیشترین سود را ببرند، ایجاد التهاب و بحران فکری - عقیدتی و سیاسی - نظامی در حساس ترین و ژئوپولیتیک ترین منطقه جهان یعنی خاورمیانه و جهان اسلام است که می تواند دست آوردهای عظیم اقتصادی، سیاسی، نظامی برای آنها داشته باشد. تفکر سلفی طالبان از زمان پیدایش، از سوی کاخ سفید مورد حمایت قرار گرفت اما بعدها با توجه به اصطکاک منافع آنان در منطقه، نزاعی عمیق میان آنان در گرفت و امریکا به بهانه وجود القاعده و حامیان سلفی آنها به افغانستان حمله نظامی کرد. حمله ظاهری امریکایی ها به این گروه در عمل باعث ارتقای جایگاه راهبردی آنها و محوریت قرار گرفتن تفکر سلفی گردید. در کشور عراق نیز اگر چه امریکایی ها خطر وجود سلاح های کشتار جمعی را در این کشور مطرح نمودند؛ اما تا مدتها فعالیت های تروریستی و خرابکارانه گروههای سلفی و وهابیون را که مورد حمایت عربستان بودند را بهانه ای برای حضور دراز مدت در این کشور برمی شمردند. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹، غربی ها همواره تلاش کردند تا اقدامات و فعالیت های گروههای سلفی را در راستای استراتژی

کلانی به نام اسلام هراسی تعریف نمایند اما از آغاز اعتراضات مردمی چند سال اخیر و شروع آنچه «بیداری اسلامی» یا «بهار عربی» خوانده می شود، حرکت‌های جهادی سلفی نیز به شکل بی سابقه ای توسعه یافته است.

بسیاری از کشورهای اسلامی بخصوص بعد از حرکت‌های اسلامی چند سال اخیر شاهد حضور نیروهای غربی به بهانه خطر ناشی از تهدید گروه‌های وهابی و سلفی هستند. علاوه بر خاورمیانه و آسیای مرکزی، خشونت‌های پیروان طریقت وهابی، حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در کشورهای قاره افریقا را نیز رقم زده است. امریکا در قاره افریقا هنوز فاقد پایگاه‌هایی با مشخصات پایگاه نظامی دائمی است؛ اما ترس از القائده یا بهانه حضور تروریست‌های سلفی، امریکا را بر آن داشته تا به طور جدی دنبال ایجاد پایگاه‌های دائمی در کشورهای افریقایی باشد. (عجم، ۱۳۸۹: ۴۸) تحركات گروه‌های وهابی در سومالی، در جنوب الجزایر و منطقه ساحل و صحرا و تشکیل سازمان القاعده در المغرب الاسلامی و اقدامات ایذایی و تروریستی این گروه بویژه در نیجر، موریتانی و مالی و کشتن گروگان‌های اروپایی، نقش مهمی در مانور امنیتی و نظامی امریکا در حوزه شاخ افریقا داشته است؛ و زمینه را برای بازگشت استعمار اروپایی و امریکا به کشورهای اسلامی افریقا فراهم ساخت. (صبری، ۱۳۸۸: ۱۰) سلفی‌ها در صدد تفسیری تجددخواهانه از اسلام هستند که با منافع غرب و کشورهای غربی همسویی داشته باشد. در این باره دانیل پاییز از مدیران برجسته نئومحافظه کار، در راستای نظریه هانتینگتون به صراحت اظهار می دارد: «هدف نهایی از جنگ علیه تروریسم، مدرنیزاسیون خود اسلام یا به عبارتی، مذهب سازی است.» (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۱۹۱-۱۹۵)

دانیل پاییز، رئیس وقت انستیتو پژوهش‌های سیاست خارجی آمریکا، در سال ۱۳۶۸ در این زمینه اظهار داشت: امروزه مسلمانان به ایران نگاه می‌کنند و از آن الگوبرداری می‌کنند. اگر این تجربه موفق شود، جسارت مسلمانان کشورهای دیگر بیشتر خواهد شد و این برای ما قابل تحمل نیست. «غربی‌ها با اطلاع از فرهنگ شیعه که در سه عنصر انتظار، شهادت و ولایت پذیری؛ خلاصه می‌شود، به اهمیت قدرت شیعیان پی برده و از این رو، همواره با حمایت و تحریک پنهان وهابیت، سعی در مهار این قدرتی دارند که انقلاب اسلامی ایران نماد مسلم آن است. هم ایالات متحده و صهیونیسم و غرب و هم سران وهابی کشورهای غربی آگاهند که تنها خطری که ثروت و قدرت نامشروع و اهداف استعماری آنها را در مقابل مستضعفان جهان تهدید می‌کند، موج اسلام‌خواهی مردم جهان است که الگوی فکری و سیاسی خود را از عقاید و تجارب منطبق بر

ظلم ستیزی و عدالت خواهی یگانه مذهب رهایی بخش اسلام یعنی شیعه کسب می کند.» (هرسیچ و تویسرکانی، ۱۳۹۲: ۶۹-۶۸)

فرقه های منتسب به جریان سلفی را می توان مقدمه ای بر انحرافات اجتماعی و ایجاد ناامنی در کشورهای اسلامی برشمرد. چرا که رفتارهای انحرافی این فرقه ها متعصبانه و تجزیه طلبانه و مخالف هنجارهای مرسوم این کشورها به شمار می رود همین امر باعث شده است تا استعمارگران و استکبار جهانی بخصوص امریکایی ها بیشترین بهره را در این میان ببرند و با استفاده از ابزار و امکانات مدرن سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و غیره در صدد مقابله با جریان ها و اندیشه های اصیل اسلامی بخصوص انقلاب اسلامی ایران بیایند؛ بنابراین غرب هر زمان احساس کند حرکت های سیاسی و اجتماعی جهان اسلام موضوع را به سمت اهداف دلخواه آنها پیش نمی برد، آن را منحرف و به مسیر دلخواه خود سوق می دهد. انقلاب اسلامی ایران از جمله این حرکتها بود که به مذاق غربی ها خوش نیامد لذا در سه دهه گذشته همواره بدنبال این بوده اند تا این حرکت را از مسیر خود منحرف سازند. چرا که شکل گیری انقلاب اسلامی ایران و حرکت های مقاومت در جهان اسلام در راستای احیاء تمدن اسلامی و بازگرداندن اسلام به عرصه زندگی سیاسی، شکل گرفته و از طرفی نیز این حرکتها با افول سلطه غربیان همراه بوده است. روابط غرب به رهبری امریکا و سلفی ها دارای یک تعامل دوطرفه است، امریکا عملاً باعث تقویت و گسترش فعالیت تروریست های سلفی می شود و از سوی دیگر فعالیت های تروریستی، بیشتر بهانه های امریکا برای مداخله نظامی را توجیه پذیر تر می سازد. در کنار این راهبرد می توان از طرح هایی از جانب غربی ها برای مقابله با جریان مقاومت، تحت عنوان مقابله با تروریسم ذکر کرد که هدف نهایی آنان خلع سلاح کامل گروه های جهادی است؛ بنابراین آنها در صورتی که بتوانند گروه های جهادی مخالف خود را خلع سلاح کنند در ادامه بدنبال محدودیتهای شدیدی نیز برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران هستند؛ و در عوض بدنبال جایگزینی اسلامی متناسب با منافع و ارزش های خود هستند

شیعه هراسی به عنوان یکی از ابزارهای توجیهی وهابیون برای شیعه زدایی و مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می رود، این امر باعث شد تا امریکا با توجه به نظریه هانتینگتون در چارچوب استراتژی کلان خود با حمایت گسترده از این گروهها که در راستای منافع آنها قدم بر می دارند به نوعی جلوی تاثیرات روز افزون انقلاب اسلامی ایران را سد کنند و از گسترش تمدن نوین اسلامی در برابر تمدن غربی جلوگیری به عمل آورند؛ بنابراین برای ناهنجار و ارتجاعی جلوه دادن انقلاب اسلامی ایران و حرکت های

اصیل اسلامی، از واژگانی چون بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی استفاده کرده و نمونه های افراطی دست پرورده خود را مثل گروه های سلفی و وهابی را با سلطه و هجمه رسانه ای خود به عنوان نمایندگان اسلام سیاسی مدرن به جهانیان معرفی می نمایند؛ بنابراین علیرغم اینکه ممکن است برخی فعالیت های تروریستی سلفی ها باعث ایجاد مشکلاتی برای ایالات متحده شود، اما در کل، بهانه خوبی را برای برتری جویی های امریکایی ها و صهیونیست ها فراهم نموده است.

غرب با محوریت امریکا و انگلیس با همراه نمودن حکومت های فاسد و دیکتاتور منطقه و گروه های تندرو سلفی طرح جدیدی را که اسنودن افشاگر مسائل امنیتی امریکا اعلام کرد تحت عنوان لانه زنبور در دستور کار دارند این طرح که با هدایت آمریکا، اسرائیل و سازمان امنیتی انگلستان انجام گرفته را می توان در راستای جلوگیری از شکل گیری قدرت واقعی تمدنی اسلام تبیین نمود. در همین راستا غرب همواره بدنبال ایجاد جنگ داخلی، تضعیف نیروهای مقاومت و تجزیه کشورهای منطقه می باشد. مهمترین مانع غربی ها در اجرای این طرح جریان مقاومت و کشورهای حامی آنها از قبیل ایران و سوریه می باشد. لذا غربی ها همواره سعی کرده اند تا این مانع را در هم شکنند. لذا از آنجا امکان برخورد مستقیم نظامی با جریان مقاومت به دلایل مختلف از جمله تجربه جنگ های افغانستان و عراق به نفع غرب و حامیان آنها نبوده و در عمل نیز امکان پذیر نیست؛ بنابراین آنها به دنبال راه های مناسب جایگزین می باشند. یکی از بهترین راه های جایگزین حمله مستقیم نظامی را می توان استفاده از حاکمان مستبد منطقه و جریان سلفی تکفیری و اخوانی دانست. از آنجا که این گروه ها و دولت ها بقاء خود را مدیون کشورهای سلطه گر هستند بهترین گزینه در این خصوص به شمار می روند. کشورهای غربی از شکل گیری و به دست آوردن قدرت توسط گروه های افراطی و سلفی تا زمانی که به منافع آنها ضرری نرساند حمایت می کنند. چنانکه این مساله در جنگ های چند ساله گذشته در کشورهای هم چون افغانستان، سوریه و عراق خود را نشان داده است.

غرب علی رغم مخالفت ظاهری با این گونه حرکتها همواره به تجهیز این جریان ها اقدام نموده است. چرا که وجود اینگونه فرقه های جنگ طلب با برداشت سطحی و انحرافی که از اسلام دارند بیشترین نفع را به غربی ها می رساند؛ بنابراین بعد از حرکت های مردمی جهان اسلام در چند سال گذشته، از آنجا که غالب این حرکتها را به سود خود نمی دیدند به سرعت به مصدوره این حرکتها اقدام نمودند و کشورهای درگیر در این خیزش ها نظیر مصر، تونس، لیبی، یمن و بحرین یا به سرعت دچار تغییر نظام شدند و یا

با گذشت زمان، اعتراضات مردمی در آن‌ها فروکش کرده و یا مانند بحرین و عربستان به شدت سرکوب شدند؛ بنابراین حاکمان عربی هم‌پیمان غرب در منطقه به همراه ترکیه در تلاش‌اند تا نقشه جدید سیاسی خاورمیانه را آنطور که می‌خواهند رقم بخورد نه آنطوری که مردم منطقه دنبال می‌نمایند.

۱۳۵

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

نقش کشورهای غربی در چگونگی شکل‌گیری اندیشه سلفی
حسن علی یاری



نتیجه‌گیری

در چارچوب نظریه هانتینگتون، غرب برای جلوگیری از گسترش تمدن اسلامی بدنبال ارائه و معرفی تصویری سیاه، ارتجاعی و خشونت بار از اسلام و اسلامگرایی است. در این زمینه گروه‌های سلفی به بهترین وجه می‌تواند انتظارات آنها را برآورده سازد؛ بنابراین غربی‌ها با برجسته کردن این گروه‌ها و نشان دادن آنها در کنار انقلاب اسلامی ایران و تعمیم رفتار غیر عقلانی و غیر انسانی این جریان‌ها با پشتیبانی عظیم رسانه‌ای تلاش می‌کنند تا چهره‌ای خشن و غیر متمدن از اسلام و انقلاب اسلامی ایران به جهانیان معرفی نمایند.

استراتژی آمریکا در حال حاضر نسبت به جریان سلفی مبهم است و سیاست روشنی را به کار نمی‌گیرد. حمایت یا عدم حمایت غرب از این گروه‌ها همواره بستگی به تامین منافع غربی‌ها داشته و دارد. چنانکه از یکسو این گروه‌های سلفی مجری حرکت‌های خشونت بار در جهان اسلام با هدف تضعیف اتحاد اسلامی و افزایش تعارض میان ملت‌ها و دولت‌های خاورمیانه در راستای استراتژی غرب قدم بر می‌دارند و باعث شده است تا غرب بخصوص آمریکا مجدداً مانند دهه ۱۹۸۰، با گروه‌های تروریستی القاعده و سلفی‌ها، در موارد بسیاری از جمله، تضعیف جبهه مقاومت و ایجاد مانع در برابر گسترش نفوذ ایران. اشتراک منافع پیدا نمایند؛ و به حمایت از آنها پردازد و از طرفی، از آنجا که از نظر غربی‌ها بخصوص آمریکا مشکل دنیای معاصر خشونت، بنیادگرایی و عدم دموکراسی است. امکان اتحاد با این گروه‌ها تضعیف می‌شود؛ چرا که این گروه‌ها دارای تمام این خصوصیات می‌باشند و در بلندمدت می‌توانند تهدیدی جدی علیه خود این کشورها به حساب بیایند. تجربه این گروه‌ها در افغانستان نشان می‌دهد منجر به شکل‌گیری یک تهدید تروریستی جهانی به نام القاعده گردیده است. با توجه به اینکه در اعتقادات این گروه‌ها، غرب به عنوان عدوالبعید به حساب می‌آید باعث شده است تا غرب علی‌رغم حمایت‌های همه‌جانبه در سال‌های گذشته که از سلفی‌ها بخصوص در سوریه داشته از طرفی نیز نگران قدرت‌گیری این گروه‌ها شود؛ بنابراین، از نظر آنها تضمینی وجود ندارد که این گروه‌های سلفی و تروریستی، متوجه خود این کشورها و یا فرزند نامشروع آنها، اسرائیل نشوند.

منابع

- ابن بشرالنجدی، عثمان (۱۳۴۹ ق)، *عنوان المجد فی تاریخ نجد*، مکه مکرمه: المطبعه السلفیه، جلد اول.
- ابن غنام، حسین (۱۴۱۵ ه.ق)، *تاریخ نجد*، قاهره: دارالشروق.
- اسدالهی، محمود (۱۳۸۳)، *وها بیت توطنه استعمار*، تهران: نشر الف.
- اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۸۶)، *القاعده از پندار تا واقعیت*، تهران: اندیشه سازان نور.
- امیری وحید، مجتبی (۱۳۷۵)، *نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش*، تهران: وزارت امور خارجه.
- امین العاملی، سید محسن (۱۳۷۶)، *تاریخچه و نقد و بررسی عقاید و اعمال وهابی‌ها*، ترجمه و نگارش ابراهیم سید علوی، تهران: امیرکبیر.
- بوطی، محمدسعیدرمضان (۱۳۷۵)، *سلفیه بدعت یا مذهب*، ترجمه حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- دکمجیان، هراریر (۱۳۶۶)، *اسلام در انقلاب (جنبشهای اسلامی در جهان غرب)*، ترجمه: احمدی، تهران: کیهان.
- دین پرست، منوچهر (۱۳۸۴)، «سفر وهابیت به مصر»، *مجله زمانه*، سال چهارم، شماره ۳۳، خرداد: ۶۸-۷۳.
- زیدی، علی مرتضی (۱۳۷۴)، «فعالیت‌های تبلیغاتی دشمنان اسلام در جهان»، *مجله معرفت*، شماره ۱۳.
- صبری، انوشه (۱۳۸۸)، «سلفیه تهدیدی برای آینده اسلام در آفریقا»، وطن امروز، شماره

- عجم، محمد (۱۳۸۹)، «القاعده: زمینه ساز استقرار پایگاههای نظامی آمریکا و ناتو در آفریقا»، **مطالعات آفریقا**، سال پانزدهم، شماره ۲۱، بهار و تابستان.

- علی آبادی، علیرضا (۱۳۷۵)، **افغانستان**، تهران: وزارت امور خارجه.

- قربانی، کاوه و رجبی، سوران (۱۳۸۷)، **میزان تأثیرپذیری جوانان کردستان از فعالیت‌های وهابیون در استان کردستان**، واحد مطالعات و برنامه ریزی سازمان ملی جوانان استان کردستان.

- الگار، حامد (۱۳۸۶)، **وهابی‌گری**، ترجمه احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی

- لامان، (۱۳۷۵)، «عوامل ارتباط بین اسلام و غرب، دیدگاهها و تحلیلهای»، **بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه**، سال دهم، شماره ۱۰۳، مهر.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۸)، **وهابیت بر سر دوراهی**، قم: انتشارات امام علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع).

- نصرتی نژاد، فرهاد (۱۳۸۱)، «نفث، انرژی و طالبان»، **مجله کتاب ماه علوم اجتماعی**، شماره ۵۴ و ۵۵.

- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، **برخورد تمدنها و بازسازی نظم جهانی**، ترجمه محمد علی حمید رفیعی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۶)، «روپارویی تمدن‌ها»، ترجمه سیمین موحد، **مجله سروش**، سال نوزدهم، ش ۸۳

- هرسیچ، حسن و تویسرکانی، مجتبی (۱۳۹۲)، **چالش‌های وهابیت، ایران، جهان اسلام و غرب**، تهران: دانشگاه امام صادق و پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- همفر، مستر (۱۳۸۰)، **خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی**، ترجمه علی کاظمی، قم: اخلاق.

- هینس، جف (۱۳۸۱)، **دین، جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Jervis, Robert (2003), *Understanding the Bush doctrine, in Political Seci-ence Quarter*,